

تأثیر روایات ملی ایران در تاریخ‌نگاری گرجستان (هشتم تا نهم میلادی)^۱

علی‌بابایی درمنی*

چکیده

مهم‌ترین منبع تاریخی گرجستان، یعنی کارتلیس تسخوریا، را چندین مورخ گرجی در میان قرن‌های هشتم تا چهاردهم میلادی در سیزده بخش مجزا به رشته تحریر درآوردند. سه بخش نخست این کتاب، «تاریخ شاهان گرجستان»، «زندگی نینوی مقدس»، و «زندگی و اختانگ گرجاسالی»، مطالب مهمی را درباره تاریخ ایران باستان دربر دارند. در این میان، اثر نخست، یعنی تاریخ شاهان گرجستان، را لئونتی مرولی نوشته است. نویسنده این اثر با آگاهی از ادبیات حماسی و روایات ملی ایران دست به قلم برده است. در این مقاله، منابع مربوط به تاریخ ایران، که لئونتی مرولی از آنها بهره جسته است و شیوه بهره‌گیری او از این منابع را بررسی خواهیم کرد.

کلیدواژه‌ها: گرجستان، ایران، کارتلیس تسخوریا، ادبیات حماسی، لئونتی مرولی، نینوی مقدس، و اختانگ گرجاسالی.

۱. مقدمه

در سده‌های میانه، ادیبان گرجستان شناخت خوبی از شاهنامه فردوسی داشتند. از به‌کاربردن نام‌های پهلوانان اسطوره‌ای شاهنامه در آثار ادیبان گرجی پیداست که آنان در این زمان شاهنامه فردوسی را به خوبی می‌شناختند. در حماسه پلنگینه‌پوش، شاهکار حماسه‌سرای نام‌دار گرجستان، شوتا روستاولی، فریدون^۲ یکی از پهلوانان این حماسه ادبی است. این نام در حقیقت، نام یکی از شاه-پهلوان‌های شاهنامه است (← روستاولی، ۱۳۷۷).

* دانشجوی دکتری تاریخ ایران باستان، دانشگاه تهران ababae@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱/۲۰

در پی حملات ویران‌گر مغولان و تیموریان به گرجستان خلق آثار ادبی در آن سرزمین رو به کاستی نهاد، اما در قرن‌های پانزدهم تا هجدهم میلادی با شکوفایی ادبیات گرجستان بار دیگر آثار فاخر ادبی نوشته شدند. در واقع، قرن‌های پانزدهم تا هجدهم میلادی در تاریخ ادبیات گرجستان «دوره احیا» شناخته شده است. شاهنامه فردوسی در این دوران به تدریج و به صورت نظم و نثر به زبان گرجی برگردانده شد. سرایون سباشویلی (Serapion Sabashvili) یا همان که دلائوری (Kedelauri) نخستین شاعر گرجستانی بود که در اوایل قرن شانزدهم میلادی، داستان‌های رستم پهلوان را تا پادشاهی کیخسرو کیانی به نظم کشید. سپس خسرو تورمانیدزه (Khosro Turmanidze)، در اواخر همان قرن، کوشش سباشویلی را دنبال کرد و بخش بعدی شاهنامه، تا پادشاهی بهمن، را به نظم درآورد. این بخش از شاهنامه در گرجستان به «رستمیانی» مشهور است.

به نظم درآوردن شاهنامه فردوسی در قرن هفدهم میلادی در گرجستان ادامه یافت و ماموکا تاواکالاشویلی (Mamuka Tavakalashvili) «داستان ضحاک» را از نسخه قدیمی‌تر روایت مثنوی شاهنامه گرجی به نظم کشید. این بخش از شاهنامه در گرجستان به نام «ضاکسانی» شهرت دارد. در نهایت، باردزیم و اچنادزه (Bardzim Vachnadze) شاعر نامی گرجی، داستان «اثرط^۲ و سام» را به نظم کشید. «اثرط و سام» هر دو در گرجستان با عنوان «نیاکان رستم» معرفی می‌شوند. این بخش از شاهنامه در گرجستان به نام «اوتروتیان - سامیانی» (Utrutian-Saamiani) شهرت دارد.

منظومه‌های شاهنامه گرجی بر اساس متن‌های مثنوی شاهنامه سراییده شده‌اند که برخی از آنها اکنون در دست نیست. با این حال، دو متن مثنوی شاهنامه گرجی اکنون در دست است که عبارت‌اند از پریدونینی (فریدون‌نامه) که مترجمی گمنام در قرن شانزدهم میلادی آن را ترجمه کرده است، همچنین اوتروتیان - سامیانی که آن را هم در قرن شانزدهم میلادی مترجمی گمنام به زبان گرجی برگردانده است. سرانجام، سامیانی نیز در قرن هجدهم میلادی تدوین شد و مترجم آن نیز ناشناس مانده است.

آشنایی گرجی‌ها با روایات ملی ایران تنها از طریق رواج شاهنامه‌خوانی در محافل ادبی و دربار شاهان گرجستان نبوده است، بلکه این آشنایی پیشینه کهن‌تری دارد و به قرن‌هایی پیش از سراییدن پلنگینه‌پوش شو تا روستاوی باز می‌گردد. به اعتبار شواهد محل بحث در این جستار، پیداست درحقیقت آن‌ها با خدای‌نامه‌ها، که منبع اصلی فردوسی برای سراییدن شاهنامه بود، آشنایی داشتند (Thomson, 2002: 16, 19, 70).

۲. خدای‌نامه

از منابع مستقلی چون تواریخ ارمنی و گرجی، تورات و اشاره‌های مورخان یونانی و رومی به وجود سال‌نامه‌های دربارهای شاهان ایران باستان پی می‌بریم. برای نمونه موسی خورنی، مورخ نام‌دار ارمنی، از سودجستن مارآباس کاتینا (MarAbas Katina)، که نوشته‌های او منبع خورنی برای شرح وقایع تاریخی بوده‌اند، از سال‌نامه‌های دربار شاهان اشکانی، خبر می‌دهد. خورنی این سال‌نامه‌ها را «دیوان درباری» می‌نامد. هنگامی که بنیادگذار اشکانیان ارمنستان، بلاش^۷، تصمیم می‌گیرد تا در مورد پادشاهان پیشین ارمنستان اطلاعاتی به دست آورد از برادرش آرشاک، پادشاه اشکانی ایران، درخواست می‌کند تا دیوان درباری خود را در اختیار مارآباس کاتینا بگشاید «بلاش پس از سر و سامان دادن به حکومت و استوارساختن پادشاهی خود، کوشید پی ببرد چه کسانی پیش از او بر ارمنستان حاکم بوده‌اند. آیا جای دلاوران پیشین را گرفته، یا جانشین نابکاران گشته است. او یک نفر آشوری خردمند به نام مارآباس کاتینا را، که در نگارش کلدانی و یونانی خبره بود، با هدایایی گرانبها به نزد برادرش آرشاک بزرگ فرستاد و از او درخواست کرد تا دیوان درباری را در برابر او بگشاید» (خورنی، ۱۳۸۰: ۵۸-۵۹). به هر رو به‌نظر می‌رسد که نویسندگان خدای‌نامه‌های دوره ساسانی هم از این سال‌نامه‌ها سود جسته باشند.

از نیمه‌های قرن پنجم میلادی در ایران ساسانی، نام‌های شاهان و پهلوانان اسطوره‌ای ایران در میان سپاهیان و درباریان رواج می‌یابد.^۸ چنین نام‌گذاری‌هایی این امر را به اثبات می‌رساند که از این زمان روایت اسطوره‌های ایرانی در جامعه و دربار ساسانی رواج یافته بوده است، شاید از همان زمان نیز مکتوب‌کردن این روایات در میان ادیبان ایران آغاز شده باشد. با این حال، اکنون از این خدای‌نامه‌ها به زبان پهلوی، مانند سایر منابع تاریخی ایران باستان، اثری در دست نداریم و تنها به یاری نوشته‌های مورخان مسلمان می‌توانیم از محتوای آن‌ها آگاه شویم.

حمزه اصفهانی، مورخ نیمه اول قرن دهم میلادی، از سودجستن خود از ترجمه عربی این خدای‌نامه‌ها یاد می‌کند (حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۷)، او از پنج ترجمه عربی خدای‌نامه‌ها با نام سیر ملوک‌الفرس یا تاریخ ملوک‌الفرس یاد می‌کند و در فصل پنجم، آن‌ها را با نام اصلی شان، خدای‌نامه، می‌خواند (همان: ۶۱). بهره‌گرفتن حمزه اصفهانی از پنج خدای‌نامه آشکار می‌کند که ترجمه‌های گوناگون عربی از متن پهلوی خدای‌نامه صورت گرفته، امری که سبب شده است گاهی در این جستار ما از «خدای‌نامه‌ها» سخن بگوییم. به گفته حمزه اصفهانی برای نگارش تاریخ از دو کتاب تاریخ ملوک بنی‌ساسان بهره برده است. این اشاره

او حاکی از این است که گردآوری *خدای‌نامه* تا سال‌های میانی و یا پایانی فرمان‌روایی ساسانیان به درازا کشیده است و *خدای‌نامه‌ها* همه دوران ساسانی را پوشش نداده‌اند و حمزه ناگزیر از سودجستن از منابع تکمیلی، چون *تاریخ ملوک بنی‌ساسان*، برای نگارش تاریخ کامل دوران ساسانی بوده است. شواهدی که از *مقدمه شاهنامه* بایسنقری در دست است این فرضیه را تأیید می‌کند:

چون زمان یزدجرد شهریار (یزدگرد سوم) رسید، دانشور دهقان راه، که از جمله اکابر مدائن بود و شجاعت و حکمت را باهم جمع داشت، بفرمود تا مجموع آن اخبار راه، که در عهد انوشیروان از تواریخ متفرق در خزانه گرد آمده بود، فهرستی نهاده و از ابتدای دولت گیومرث تا انتهای دولت خسرو پرویز به ترتیب یاد کرده و هر سخن راه، که در آنجا مذکور نبود، از موبدان و ادیبان بپرسد و آن را ملحق گرداند. پس تاریخی جمع شد در غایت کمال (صفا، ۱۳۷۸: ۷۸).

این گزارش از سویی استفاده ادیبان ساسانی از سال‌نامه‌های درباری را برای تدوین *خدای‌نامه* به اثبات می‌رساند و از سوی دیگر، حاکی از آن است که *خدای‌نامه‌ای* که در پایان دوران ساسانی تدوین شد، تاریخ ایران را تا زمان خسرو پرویز دربر دارد و برای نگارش تاریخ ساسانیان، در روزگار پس از خسرو دوم، مورخان مسلمان از منابع دیگری به‌جز *خدای‌نامه* ساسانی سود جستند، مطلبی که نولدکه هم آن را تأیید می‌کند:

جهت این‌که تواریخ و داستان‌هایی که از مآخذ مختلف اسلامی در دست است تا آخر پادشاهی خسرو پرویز مطابق با یکدیگر است و پس از تواریخ اسلامی در مورد نقل تاریخ اختلاف پیدا می‌شود، دلیل بر آن است که *خدای‌نامه* را هیئت خاصی در زمان یزدگرد سوم فراهم آوردند و از پرویز به بعد، افراد دیگری نوشته‌اند که بین آن‌ها در نقل روایات اختلاف بوده است و از این جهت در ترجمه عربی آن تواریخ نیز اختلافاتی دیده می‌شود (نولدکه، ۱۳۶۹: ۳۶).

۱.۲ تأثیر *خدای‌نامه‌های ایرانی* در تاریخ‌نگاری گرجستان (۹-۱۱ م)

منبع اصلی تاریخ گرجستان کتابی است با نام *کارتلیس تسخویریا (Kartlis Tskhovreba)* یا *زندگی گرجستان* که در این‌جا زندگی گرجستان معنای وقایع‌نگاری گرجستان را می‌دهد.^۶ *K.T* مجموعه‌ای از سیزده متن مجزاست که چندین مورخ گرجی در میان قرن‌های هشتم تا چهاردهم میلادی آن را تألیف کرده‌اند.^۷

بخش اول *K.T* پیش از به‌قدرت‌رسیدن باگراتونی‌ها در گرجستان (قرن هشتم میلادی) تا تثبیت قدرت این سلسله در گرجستان (قرن نهم میلادی) نگاشته شده است. بخش دوم

آن پس از تثبیت قدرت باگراتونی‌ها در گرجستان در قرن نهم میلادی تا قرن چهاردهم میلادی نگاشته شده است (Rapp, 2009: 61-65).

بخش نخست *K.T* شامل سه قسمت «تاریخ شاهان گرجستان»، «زندگی نینوی مقدس»، و «زندگی واختانگ گرگاسالی» است و اطلاعاتی را درباره تاریخ ایران باستان دربر دارد. در این میان، «تاریخ شاهان گرجستان» دوران نخستین حیات اقوام قفقازی و مهاجرت آن‌ها به قفقاز را شرح داده است، سپس تاریخ گرجستان را از بدو پایه‌گذاری سلسله فارنازبان، به دست فارناز در آغاز سده سوم پیش از میلاد، تا پادشاهی میریان کبیر، از سلسله خسرویوان گرجستان در قرن چهارم میلادی، به تفصیل می‌آورد. این قسمت را در قرن هشتم میلادی لئوتی مرولی (Leonti Merovli)، از رهبران کلیسای گرجستان^۱، تألیف کرده است. چون «تاریخ شاهان گرجستان» به همراه دو بخش نخست *K.T* در قرن هشتم و نهم میلادی به نگارش درآمده‌اند، بنابراین نویسندگان آن‌ها نمی‌توانسته‌اند که از شاهنامه فردوسی سروده‌شده در قرن دهم میلادی بهره‌جسته باشند. نویسندگان گرجی از منابعی که شاهنامه بر اساس آن‌ها سروده شده است یاری گرفته‌اند. بی‌تردید خدای‌نامه‌های پهلوی، رایج‌ترین منبع تاریخی ایرانیان در این زمان، یعنی قرن هشتم میلادی که بخش نخست *K.T* به رشته تحریر درآمده است، از جمع‌آوری سال‌نامه‌های دربارهای شاهان ایرانی نوشته و تدوین شده‌اند. فردوسی نیز برای سرودن شاهنامه از خدای‌نامه دوران ساسانی، به زبان پهلوی یا پارسی، سود جسته است. از خدای‌نامه ۳۲ مرتبه در شاهنامه با نام‌هایی چون «نامه»، «نامه باستان»، «نامه شهریار»، «نامه راستان»، «دفتر»، «دفتر پهلوی»، «دفتر پهلوان»، و «دفتر راستان» یاد شده است:

یکی نامه بود از گه باستان فراوان بدو اندرون داستان
پراکنده در دست هر موبدی از او بهره‌ای نزد هر بخردی

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۶/۱)

لئوتی مرولی خود در چند مورد از سودجستن خود از کتاب تاریخ ایران یاد می‌کند که در زبان گرجی گاهی با عنوان «سپارستا تسخوریبایاسا» (Sparsta Tskhovrebisasa) (Thomson, 2002: 19) و گاهی با عنوان «تسخوریبایاسا سپارستاسا» (Tskhovrebasa Sparstasa) (ibid: 16, 70)، که هر دو به همان معنای تاریخ ایران است، یاد کرده است. با توجه به نشانه‌های موجود، که مهم‌ترین آن‌ها همانندبودن روایات ملی ایران و *K.T* است و درباره آن سخن خواهیم گفت، پی می‌بریم که نگارنده قسمت نخست *K.T* از خدای‌نامه‌ها بهره برده و مراد او از سپارستی تسخوریبایاسا خدای‌نامه‌های ایرانی بوده است.

حال باید ببینیم که نغمه‌سرایی روایات ملی ایرانیان (خدای‌نامه‌ها)، که پیش از سرودن شاهنامه فردوسی در ایران بزرگ و در میان ادیبان و محافل رایج بوده‌اند، از چه طریق در قفقاز و به‌ویژه در گرجستان رواج یافته‌اند. در ایران باستان از گذشته دور، «گسان‌ها» بودند که با نغمه‌های خوش دلاوری‌های پهلوانان ایرانی را با ساز و آواز می‌سرودند. نغمه‌سرایان این خدای‌نامه‌ها یا حماسه‌های ملی ایرانی در قفقاز نیز گسان‌ها بودند که با ساز و آواز این حماسه‌ها را در سرزمین قفقاز می‌سرودند. حماسه‌های ایرانی و داستان‌های پهلوان‌های ایرانی در دوران باستان با نغمه‌های گسان‌ها در قفقاز جاودانه شد، اما در این میان در ارمنستان نفوذ همه‌جانبه تندروران مذهبی جایی برای بروز داستان‌های حماسی ایران باقی نمی‌گذاشت. در ارمنستان، گسان‌ها افراد پستی بودند که مصالح کار خود را از گذشته شرک‌آلود بیرون می‌کشیدند (بویس و فارمر، ۱۳۶۸: ۲۸). حتی سوگواری به شیوه گسان‌ها در نزد مسیحیان ارمنستان گناهی نابخشودنی بود و در صورتی که گسان‌ها از سوگواری به شیوه خود پرهیز نمی‌کردند، مجازات می‌شدند (Daskhurantsi, 1961: 52). علاوه بر این، موسی خورنی، به تعبیری هرودوت ارمنستان، در کتاب تاریخ ارمنستان اسطوره‌های ایرانی را پوچ و بی‌معنا می‌داند و به حامی خود، ساهاک باگراتونی، مرزبان ارمنستان، که او را برای نگارش کتاب تاریخش یاری داد، چنین خطاب می‌کند:

این چه علاقه‌ای است که به افسانه‌های پوچ و بی‌معنی اژدهاک بیوراسب داری؟ چرا ما را به خاطر افسانه‌های ناپروورده و ناپسند پارس می‌اندازی؟ افسانه‌هایی چون نخستین نیکوکاری ناپسند او، خدمت‌گزاری دیوان برای او، ناتوانی در غفلت از خطا و دروغ، بوسه‌زدن بر شانه‌ها و زاده‌شدن دو اژدها از آن‌جا ... چه نیازی به این افسانه‌های دروغ داری؟ و یا چنین روایات ساختگی و بی‌معنی و بی‌خردانه به چه کار می‌آید؟ آیا این‌ها افسانه‌های روان و روشن یونانی است که به استعاره، واقعیات را در دل خود داشته باشد (خورنی، ۱۳۸۰: ۸۹).

با این حال در گرجستان سده‌های میانه به سبب وجود دربار پرقدرت، تندروران مذهبی عرصه کم‌تری برای عرض‌اندام یافتند، در نتیجه، زمینه برای رشد ادبیات غیردینی و رواج ادبیات حماسی ایران در گرجستان فراهم شد و در تاریخ‌نگاری گرجستان تجلی یافت؛ زیرا همان‌طور که گفته شد نخستین‌بار در «تاریخ شاهان گرجستان»، نخستین بخش *K.T*، بهره‌گیری لئونتلی مرولی از روایات ملی ایرانی را شاهدیم. نکته دیگری که در این میان درخور توجه است، کلی‌نگری نویسنده تاریخ شاهان گرجستان است. با این‌که طبق آنچه از نام این کتاب برمی‌آید، باید در آن درباره تاریخ گرجستان سخن گفته شود، در بخش

اسطوره‌ای این کتاب، که درهم‌تنیده با روایات ملی ایران است، در بیش‌تر مواقع از تاریخ مردم قفقاز، که در یک «کلیت جغرافیایی» به نام قفقاز زندگی می‌کردند، سخن به میان آمده است.

۲.۲ روایت تاریخ گرجستان بر اساس خدای‌نامه‌های ایرانی

لئونتی مرولی دربارهٔ نسب مردم قفقاز چنین گزارش می‌دهد که ترگاموس (Torgamos)^۹، نیای مردم قفقاز، پس از تقسیم ملت‌های جهان به ارمنستان رفت و قفقاز را میان فرزندان خود تقسیم کرد (Thomson, 2002: 3). هشت فرزند ترگاموس برای حفظ استقلال سرزمین خود باید به رهبری هائوس (Haos) یا هایک، برادر بزرگ‌تر خود و نیای ملت ارمنستان، در برابر نمرود^{۱۰}، نخستین پادشاه جهان، ایستادگی می‌کردند (ibid: 7).

نمرود در *K.T* همان کیومرث در روایات ملی ایرانیان است؛ زیرا از سویی، از نوادگان او پادشاه قدرت‌مندی به نام فریدون سر برمی‌آورد و از سوی دیگر، بنابر *K.T*، او نخستین پادشاه جهان است. پس با توجه به این شواهد، نمرود نمی‌تواند شخص دیگری جز کیومرث باشد که در روایات ملی ایران همین ویژگی‌ها را دارد؛ یعنی نخستین پادشاه جهان و نیای فریدون. انتخاب نام‌های سامی، مانند نمرود، برای ایرانیان و قفقازی‌ها از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری قفقاز، چه ارمنی و چه گرجی، است. آن‌ها به منظور همانندکردن تواریخ قفقازی با روایات تورات، نام‌های سامی را برای ایرانی‌ها یا قفقازی‌ها به کار می‌برند. چنان‌که موسی خورنی تبار باگراتونی را، که از اشراف ایرانی قفقازند، یهودی به‌شمار می‌آورد و نام‌های ایرانی آن‌ها را نیز به دورانی نسبت می‌دهد که آن‌ها از نظر او کافر بوده‌اند (خورنی، ۱۳۸۰: ۱۴۶).

نمرود در نبرد تن‌به‌تن به دست هائوس کشته می‌شود و اقوام قفقازی استقلال خود را باز می‌یابند (Thomson, 2002: 8). اما پس از چندی، ایرانیان دوباره قدرت می‌گیرند و فریدون شکست نمرود، نیای ایرانی خود، را جبران می‌کند. فریدون پس از چیره‌شدن بر قفقازی‌ها، اردم (Ardam) را به سمت فرمان‌روای قفقاز گمارد. اردم بر گذرگاه قفقاز سدی ساخت و نام آن را «دریند» نهاد (ibid: 16).

هنگامی که فریدون جهان را میان سه فرزندش تقسیم کرد، گرجستان، بخشی از ایران، سهم یکی از پسرانش به نام ایرج^{۱۱} شد، اما دو برادر دیگر ایرج بر او رشک بردند و او را کشتند. در نتیجه، گرجی‌ها از ناآرامی‌های ایران سود جستند و جانشینان اردم را در قفقاز از پای درآوردند و بار دیگر گرجستان مستقل شد، اما «اران» تحت حاکمیت ایران باقی ماند (ibid: 17).

به گزارش *K.T* ایرانیان در دوره کیکاووس^{۱۲} دوباره نیرومند شدند و به گرجستان حمله بردند. در نبرد نخست، جادوگری اهل لکتی (Leketi) شاه کیکاووس و سپاهیان را موقتاً کور می‌کند و آن‌ها مجبور می‌شوند که عقب‌نشینی کنند، اما در نبرد دوم کیکاووس گرجی‌ها را شکست می‌دهد و بر سرزمین آن‌ها مسلط می‌شود. تسلط دوباره ایرانی‌ها بر گرجستان دیری نمی‌پاید و بنا بر روایت *K.T* مشغول بودن شاه کیکاووس به جنگ با تورانیان سبب شد تا گرجی‌ها با سایر فرزندان ترگاموس متحد شوند و فریرز^{۱۳}، فرزند کیکاووس، را در آذربایجان شکست دهند و استقلال از دست‌رفته خویش را باز یابند. هم‌زمان با این اتفاقات، حضرت موسی رسالت خود را ابلاغ می‌کند (ibid: 19).

با این حال، ایرانیان این شکست را جبران کردند و کیکاووس نوه خود، کیخسرو^{۱۴} را، که فرزند پسر دیگرش سیاوش^{۱۵} بود، به نبرد با قفقازی‌ها فرستاد. کیخسرو صاحب مقام و قدرت زیادی بود و اقوام قفقازی را شکست داد و قفقاز را بار دیگر به قلمرو ایران افزود (ibid). پس از چندی، کیخسرو برای خون‌خواهی پدرش، سیاوش، که به دست تورانیان کشته شده بود، به توران لشکر کشید. این لشکرکشی فرصتی را در اختیار قفقازی‌ها قرار داد تا استقلال خویش را باز پس گیرند. در این هنگام ۲۸ خانواده تورانی شکست‌خورده از کیخسرو به گرجستان گریختند و با گرجی‌ها علیه ایرانیان متحد شدند. بیش‌تر این ۲۸ خانواده تورانی در متسختا (Metskheta)، در شمال تفلیس، ساکن شدند (ibid: 20).

تکرار تسلط ایرانیان بر قفقاز و استقلال اقوام قفقازی از ایرانیان ادامه یافت و ویشناسب^{۱۶}، پادشاه ایران، فرزند خود، اسفندیار روین‌تن^{۱۷}، را به نبرد قفقازی‌ها گسیل کرد. اسفندیار در آذربایجان از کشته‌شدن پدر بزرگش به دست تورانیان آگاه می‌شود و برای ستاندن کین پدر بزرگ خویش و راندن تورانیان از ایران به ایران بازمی‌گردد. با این حال پس از چندی، بهرام^{۱۸}، فرزند اسفندیار، معروف به اردشیر، به پادشاهی ایران رسید. بهرام میان‌رودان و سوریه را می‌گشاید و یونانی‌ها و رومی‌ها را باج‌گزار می‌کند و بر گرجستان نیز دست می‌یابد (ibid: 22).

از این زمان به بعد *K.T*، مانند *خداوندی‌نامه*، وارد دوران تاریخی می‌شود و هجوم اسکندر را به قفقاز شرح می‌دهد. اسکندر *K.T* نیز، مانند اسکندر در روایات ملی ایران، شخصیتی چندان واقعی و منطبق با روایات تاریخی ندارد. در روایات ملی ایرانی، اسکندر تباری ایرانی دارد (فردوسی، ۱۳۸۴: ۱/۱۱۶۸) که با منابع تاریخی سازگار نیست.

(استرابو، ۱۳۸۲: ۲۳-۲۴) و در *K.T* نیز نوشته شده است اسکندر به قفقاز لشکرکشی می‌کند که این گزارش نیز منطبق بر منابع کهن نیست. با این حال، اسکندر مقدونی در روایات ملی ایران و *K.T* در مرز میان دوران اسطوره‌ای و تاریخی ایستاده و این سبب شده است تا اسکندر در این دو کتاب شخصیتی نیمه‌اسطوره‌ای داشته باشد.

۳. مقایسه اطلاعات *K.T* و روایات ملی ایران

با بررسی روایات اسطوره‌ای *K.T* درمی‌یابیم که نویسنده این بخش، با آگاهی از روایات ملی ایرانی، کوشیده است تا تاریخ اسطوره‌ای گرجستان را با این روایات سازگار کند. لئونتی مرولی بر آن بوده است که پای شاهان و پهلوانان شاهنامه را به عرصه نبردهای پهلوانان قفقازی بکشاند تا به سبب آشنایی و علاقه مردم گرجستان به روایات ملی ایران، که پیش از آن با نغمه‌های گُسان‌ها در قفقاز جاودانه شده بود، تاریخ اسطوره‌ای گرجستان نیز در آن سرزمین با اقبال عمومی و با پذیرش محافل ادبی و دربار گرجستان مواجه شود.

با بررسی روایات ملی ایرانی درمی‌یابیم که این روایات «نگاهی شرقی» به سرزمین ایران داشته‌اند. به بیان دیگر، جغرافیای حماسی در روایات ملی ایران مناطق شرقی این سرزمین، از جمله سیستان، کابل، و مازندران، است و راویان این حماسه‌ها توجه کم‌تری به غرب ایران داشته‌اند، چه رسد به این‌که قفقاز، در منتهی‌الیه شمال غرب ایران، نقش محوری در این روایات داشته باشد. در شاهنامه، فردوسی در معدود ابیاتی از سرزمین قفقاز در ترکیب «کوه قاف» یاد می‌کند. برخی بر این باورند که مراد فردوسی از کوه قاف رشته کوه البرز است (عادل، ۱۳۷۲: ۳۳۴) و دلیل آن‌ها برای این مدعا اشاره شاهنامه به کوه قاف در دوران پادشاهی کاووس است:

چو [کاووس] آمد بر شهر مکران گذر	سوی «کوه قاف» آمد و باختر
چو آگاهی آمد بریشان ز شاه	نیایش‌کنان برگرفتند راه
پذیره شدندش همه مهتران	به سر برنهادند باژ گران

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱/ ۲۲۱، ۲۲۲)

در این ابیات، کاووس پس از گذر از مکران، در جنوب شرقی ایران، به کوه قاف رسید. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت کوه قاف، از دیدگاه فردوسی، رشته کوه البرز است

و نه رشته‌کوه قفقاز، با این‌که واژه باختر این تردید را باقی می‌گذارد که گویا منظور فردوسی از کوه قاف اشاره به رشته‌کوه‌های قفقاز است. این تردید با اشاره فردوسی به مذاکره پیران ویسه و گودرز، برای تعیین مرزهای ایران، جدی‌تر می‌شود، تا جایی که پیران پیش از نبرد با ایرانیان، در زمان کیخسروی کیانی (دوازده رخ) به گودرز می‌گوید:

وزان سو که لهراسب شد جنگ جوی الانان و غر در سپارم بدوی
از این مرز پیوسته تا کوه قاف به خسرو سپاریم بی جنگ و لاف

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱ / ۶۹۱)

در این ابیات کوه قاف حد نهایی ایران دانسته شده است. به همین علت، این احتمال را بیش‌تر قوت می‌دهد که مراد فردوسی از کوه قاف رشته‌کوه‌های قفقاز باشد؛ زیرا در دوران باستان مرز طبیعی شمال غرب ایران رشته‌کوه‌های قفقاز بوده است. آمدن «الانان» نیز در این ابیات این احتمال را قوت می‌بخشد؛ زیرا الانان از اقوام ساکن در قفقاز شمالی بودند. تمامی این شواهد برخی از پژوهش‌گران را متقاعد کرده که کوه قاف در اشعار فردوسی همان رشته‌کوه‌های قفقاز بوده است (رضازاده شفق، ۱۳۵۰: ۷۷).

از سوی دیگر، در ابیاتی که درباره دوران پادشاهی کیکاووس است، چنان‌که بررسی شد، سرزمین‌های هم‌جوار با کوه قاف بخشی از ایران بوده است. طبق گزارش *K.T* نیز، در دوران پادشاهی کیکاووس، ایرانیان بر قفقاز تسلط می‌یابند، اما در جایی دیگر و بر اساس اطلاعات *K.T*، ۲۸ خانواده تورانی شکست‌خورده از کیخسرو به گرجستان رفتند و با گرجی‌ها، علیه ایرانیان، متحد شدند (Thomson, 2002: 20). اتحاد آن‌ها با اقوام قفقازی برای جنگ با ایرانیان با شاهنامه فردوسی هم‌خوانی ندارد؛ زیرا با توجه به بیتی در شاهنامه فردوسی، در این زمان اقوامی از سرزمین‌های هم‌جوار با رشته‌کوه‌های قفقاز در سپاه ایران حضور داشتند:

بزرگان که از کوه قاف آمدند ابا نیزه و تیغ و لاف آمدند
سپاهی ز تخم فریدون و جم پر از خون دل از تخمه زادشم

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱ / ۷۴۹)

با این حال درباره اطلاعات روایات اسطوره‌ای به‌درستی نمی‌توانیم داوری کنیم، زیرا هریک از این روایات بی‌زمان می‌تواند به‌تنهایی دربردارنده بخشی از حقیقت باشد؛ حقیقتی که با توجه به کمبود منابع باستانی در جای خود بسیار ارزش‌مند است.

۴. بهره‌گیری از شیوه‌روایی اسطوره‌ای ملی ایرانی در روایات اسطوره‌ای گرجی

۱.۴ تناوب نبردهای ایران و قفقازی‌ها در روایات تاریخی گرجی

در بخش اسطوره‌ای *K.T*، ایرانیان پنج‌بار برای تسلط بر قفقاز با اقوام قفقازی به نبرد برمی‌خیزند؛ در دوران پادشاهی کیومرث، فریدون، کیکاووس، کیخسرو، و ویشتاسب. در مرتبه نخست، کیومرث به دست هائوس، کشته می‌شود. در مرتبه دوم، فریدون بر قفقازی‌ها چیره می‌شود، ولی نزاع میان ایرج و سلم و تور فرصتی را در اختیار قفقازی‌ها قرار می‌دهد تا دوباره استقلال خود را از ایران باز یابند. مرتبه سوم، کیکاووس موفق می‌شود که بر اقوام قفقازی چیره شود، اما حمله تورانیان به ایران عاقبت به کسب مجدد استقلال قفقازی‌ها می‌انجامد. سرنوشت نبرد چهارم نیز مانند نبرد سوم است تا در پایان بخش اسطوره‌ای، بهرام بر قفقاز دست می‌یابد. تناوب نبردهای ایران و توران در *خداای‌نامه* و *شاهنامه* فردوسی به تناوب و تکرار نبردهای میان ایران و اقوام قفقازی در *K.T* تبدیل شده و به‌نوعی با نبردهای ایرانیان و تورانیان گره خورده است. نبردهای ایرانیان و تورانیان در حقیقت در مواقع حساس به یاری اقوام قفقازی می‌آید تا آن‌ها استقلال خود را در برابر ایرانیان حفظ کنند. در واقع، بخش اسطوره‌ای تاریخ گرجستان به تناوب تسلط ایرانیان بر قفقاز و کوشش قفقازی‌ها، به‌ویژه گرجی‌ها، برای رسیدن به استقلال پرداخته است. با این حال در تاریخ گرجستان، گوشه‌هایی از همکاری ایرانی‌ها و گرجی‌ها نیز مشاهده می‌شود. پیش از غلبه فریدون بر فرزندان ترگاموس، خزرها^{۱۹} به سرکردگی فرمانده خود، یوبوس (*Uobos*)، همه سرزمین قفقاز را آماج حملات ویرانگر خود قرار دادند و فرزندان ترگاموس را خراج‌گزار خویش کردند (Thomson, 2002: 15). با آمدن ایرانیان به قفقاز، اردم، فرمان‌روای برگزیده فریدون در قفقاز، خزران را در قفقاز از بین برد و بر گذرگاه دربند قفقاز سدی ساخت^{۲۰} تا مانع از هجوم اقوام بیابان‌گرد شمال قفقاز شود (ibid: 16).

۲.۴ حضور تورانیان در روایات تاریخی گرجی

در چهار نبرد از پنج نبرد ایرانیان با اقوام قفقازی، رد پای تورانیان دیده می‌شود. همان‌طور که گفتیم نبردهای میان ایران و اقوام قفقازی به‌نوعی با نبردهای ایرانیان و تورانیان گره خورده است. از این گذشته، پس از به میان کشیده‌شدن پای تورانیان به روایات ملی گرجی نگارنده بخش نخست *K.T* به منظور همانندکردن روایات ملی ایرانی و گرجی و

ملموس کردن حضور تورانیان در *K.T*، به‌مانند خدای‌نامه‌های ایرانی، پای تورانیان را به قفقاز هم باز می‌کند. در جنگ میان کیخسرو و تورانیان ۲۸ خانواده از تورانیان، که از کیخسرو شکست خورده بودند، به گرجی‌ها پناهنده شدند و با آن‌ها علیه ایرانیان پیمان بستند. بیش‌تر این ۲۸ خانواده تورانی در متسختا، ساکن شدند (ibid: 20).

در *K.T*، تورانیان به‌غلط ترک نامیده شده‌اند. ترک‌های متسختا نه در دوران اسطوره‌ای و به‌هنگام پادشاهی کیخسرو، بلکه در قرن‌های هفتم و هشتم میلادی در متسختا اقامت گزیدند و در دوره استالین از گرجستان رانده و در قزاقستان اسکان داده شدند. با این حال، نگارنده *K.T*، که در قرن هشتم میلادی به نگارش بخش نخست این کتاب پرداخته است، به‌غلط سکونت ترکان متسختا در آن ناحیه را به دوره کیخسرو کیانی منسوب می‌کند تا از این طریق به‌گونه‌ای تاریخ گرجستان را با روایات ملی ایرانی گره بزند.

۳.۴ نبردهای تن‌به‌تن

هماوردی‌های تن‌به‌تن، مانند هماوردی رستم و سهراب و هماوردی رستم و اسفندیار، از ویژگی‌های نبردهای میان پهلوانان و شاهان اسطوره‌ای ایران به‌شمار می‌رود. نبرد تن‌به‌تن در دوران تاریخی میان جنگ‌جویان ایرانی ادامه یافت، چنان‌که طبری نوشت: «در هماوردی میان خسرو پرویز و بهرام چوبینه، خسرو پرویز بر بهرام پیروز شد» (طبری، ۱۳۷۵: ۲/۷۳۳). یکی از ویژگی‌های بخش تاریخی *K.T* نیز نبردهای تن‌به‌تن است که در گرجستان به «بومیرازنی» (Bumberazni)^{۲۱} معروف است. نبردهای تن‌به‌تن در بیش‌تر بخش‌های تاریخی *K.T* دیده می‌شود، اما در بخش اسطوره‌ای *K.T* نبرد نمرود با هائوس گزارش شده است. در نتیجه شکست نمرود از هائوس اقوام قفقازی به استقلال دست می‌یابند.

۴.۴ خون‌خواهی

رسم خون‌خواهی یا کین‌خواهی، که در روایات ملی ایرانیان به‌وفور دیده می‌شود، در بخش اسطوره‌ای *K.T* فقط در مورد کین‌ستاندن ایرانیان دیده می‌شود؛ مانند کین‌ستاندن کیخسرو از تورانیان به سبب کشته‌شدن پدرش به دست آن‌ها، که در *K.T* هم درباره آن سخن رانده شده است، اما در بخش تاریخی *K.T* می‌خوانیم که شاهان گرجستان نیز برای ستاندن کین خویشان خود به خون‌خواهی برمی‌خیزند. در بخشی از *K.T* آمده است شاه پرنجم (Parnajom) (۱۰۹-۹۰ پ.م)، گرجی ایرانی‌تبار، در گرجستان به ترویج آداب و رسوم ایرانی

می‌پردازد. این اقدام شاه‌پرنجم نارضایتی اشراف گرجستان را در پی داشت و عاقبت آنان شاه‌پرنجم را از پای در می‌آورند (Thomson, 2002: 43). سال‌ها بعد، یکی از فرزندان او، با نام میروان دوم (۳۰-۲۰ پم) که در ایران پرورش یافته بود، به خون‌خواهی پدر به گرجستان بازگشت و جانشین پدر را، که از میان شاهزادگان ارمنستان بود، در نبرد بومبرازی از پای درآورد و پادشاهی را به خاندان خود بازگرداند (ibid: 45).

۵. نتیجه‌گیری

حکومت مستقیم ایرانیان بر قفقاز و هم‌چنین حکومت سلسله‌های محلی با تبار ایرانی در قفقاز از عوامل رواج فرهنگ و تمدن ایرانی در آن سرزمین در دوران باستان به‌شمار می‌رود. بهره‌گیری مورخان قفقازی از سبک و سیاق رایج در روایات ملی ایرانیان در دوران باستان از نمودهای تأثیر فرهنگ ایرانی در قفقاز است. گسان‌ها روایات ملی ایرانی را در قفقاز رواج دادند. به بیان دیگر، نغمه‌سرایان حماسه‌های ایرانی در قفقاز گسان‌ها بودند. پس از گرویدن مردم قفقاز به مسیحیت در قرن چهارم میلادی، گسان‌ها با آزار و اذیت مسیحیان ارمنستان مواجه شدند و بدین سبب روایات ملی ایرانی در آثار مورخان ارمنی جلوه‌چندانی ندارد. با به‌قدرت‌رسیدن حکومت‌های نیرومند در گرجستان در قرن هشتم و نهم میلادی، که مستقل از نفوذ افراط‌گرایان دینی بودند، مورخان و ادیبان گرجی عرصه مناسبی را برای عرضه هنر خود و ترویج ادبیات حماسی ایرانی و آفرینش آثار غیر مذهبی، به دور از تعصب مردان کلیسا، یافتند.

همان‌طور که اشاره کردیم لئونت می‌رولی، نگارنده بخش نخست *K.T* یا «تاریخ شاهان گرجستان»، با آگاهی از روایات ملی ایرانیان این روایات را به‌گونه‌ای بازنویسی کرد که مشارکت اقوام قفقازی در آن چشم‌گیر باشد. بهره‌گیری می‌رولی از ادبیات حماسی ایران از سویی بیان‌گر تأثیر ادبیات حماسی ایران در قرن هشتم میلادی، به هنگام نگارش این اثر، در تاریخ‌نگاری گرجی‌هاست و از سوی دیگر پیوستگی فرهنگی میان ایران و گرجستان را نشان می‌دهد. چنان‌که خواننده، با خواندن بخش نخست *K.T*، احساس می‌کند که این اثر در ایران و با الهام از روحیه پهلوانی اسطوره‌های ایرانی به رشته تحریر درآمده است. حضور تورانیان در روایات ملی گرجی‌ها، به‌سان روایات ملی ایرانیان، سخن گفتن از رسم‌هایی چون خون‌خواهی و نبردهای تن‌به‌تن (هماوردی) نمونه‌هایی از بازتاب بهره‌گیری تاریخ‌نگاران گرجستان از روایات ملی ایران است.

پی‌نوشت

۱. این مقاله مأخوذ از رسالهٔ دکتری مؤلف با عنوان «بررسی حکومت‌های محلی قفقاز در سده‌های ۷-۲ میلادی (ساخت فرهنگی و اجتماعی)» به راهنمایی دکتر محمدباقر وثوقی است.
۲. تلفظ نام فریدون در زبان گرجی آپریڈن Apridon است.
۳. در روایات ملی ایران اثرط یا ثریت پدر گرشاسب و پدربزرگ سام نریمان است. این نام در زبان گرجی به صورت Utrut ذکر شده است.
۴. خورنی بسیاری از شاهان و سلسله‌های ارمنستان را جابه‌جا آورده است؛ چنان‌که بنیادگذار اشکانیان ارمنستان تیرداد (۶۶-۷۵ م) بوده است و نه بلاش مورد ادعای خورنی.
۵. در میان شاهان ساسانی نام‌گذاری قباد (۴۸۸-۵۳۱ م)، جاماسب (۴۹۶-۴۹۸ م)، خسرو اول (۵۳۱-۵۷۹ م)، خسرو دوم (۵۹۰-۶۲۸ م)، و قباد دوم (۶۲۸-۶۲۸ م) به نام پهلوانان و شاهان باستانی ایران را نشان از احیای سنت‌های باستانی و آگاهی از روایات ملی ایران در دربار و جامعهٔ ساسانی آن زمان دانست. این امر را می‌توان به‌گونه‌ای به آغاز کتابت روایات ملی ایران در نیمهٔ دوم قرن پنجم میلادی تعبیر کرد.
۶. *Kartlis Tskhovreba* از این به بعد در این مقاله با علامت اختصاری *K.T* نمایش داده می‌شود.
۷. نگارنده در این جستار از ترجمهٔ *K.T* به زبان انگلیسی، به نام *Rewriting Caucasian History*، بهره برده است.
۸. لئوتنی مرولی اسقف رویسی (Ruisi) بوده است.
۹. بنابر سنت تاریخ‌نگاری قفقازی، که تحت تأثیر نگارش *تورات* است، اقوام قفقازی فرزندان ترگاموس، فرزند تیراس (Tiras)، فرزند گامر (Gomer)، فرزند یافث بن نوح هستند.
۱۰. در متن گرجی نمرود به صورت Nebrot ضبط شده است.
۱۱. ایرج در متن گرجی به صورت Iared آمده است.
۱۲. کیکاووس در متن گرجی به صورت Kekapos آمده است.
۱۳. فریبرز در متن گرجی به صورت Paraborot آمده است.
۱۴. کیخسرو در متن گرجی به صورت Kaikhosro آمده است.
۱۵. سیاوش در متن گرجی به صورت Shioshi آمده است.
۱۶. ویشتاسب در متن گرجی به صورت Vashtashabi آمده است.
۱۷. اسفندیار روین‌تن در متن گرجی به صورت Spandiat-Rvali آمده است.
۱۸. بهرام در متن گرجی به صورت Baram آمده است. به نظر می‌رسد که مراد از بهرام در *K.T* همان بهمن، پسر اسفندیار، باشد.

۱۹. تهدید قفقاز از جانب خزرها اولین بار در قرن پنجم میلادی گزارش می‌شود. لئونتی مرولی، نگارنده *K.T.*، از این رو که در قرن هشتم میلادی می‌زیسته و در زمان او سرزمین گرجستان و سایر مناطق قفقاز آماج حملات خزرها بوده، پنداشته است که در روزگار باستان نیز این قوم مناطق مسکونی قفقاز را غارت می‌کردند، در صورتی که در قرن‌های پیشین (پیش از قرن پنجم میلادی) اقوام سکایی با گذر از قفقاز به مناطق جنوبی هجوم می‌آوردند.
۲۰. حضور اردم در گرجستان و ساخت سد به فرمان او بر گذرگاه دربند شاید مرتبط با فرضیه‌های تاریخی درباره حضور کورش بزرگ در قفقاز و ساخت سدی بر گذرگاه دربند به فرمان او باشد که مولانا ابوالکلام آزاد آن را مطرح کرده بود (← آزاد، ابوالکلام (۱۳۴۴). *ذوالقرنین یا کورش کبیر*، ترجمه محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: ابن سینا).
۲۱. Bumberazni این واژه از کلمه عربی مبارز گرفته شده است.

منابع

- استرابو (۱۳۸۲). *جغرافیای استرابو: سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
- بویس، مری و هنری جورج فارمر (۱۳۶۸). *دو گفتار درباره خنیاگری و موسیقی ایران*، ترجمه بهزاد باشی، تهران: آگاه.
- حمزه اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۶۷). *تاریخ پیامبران و شاهان، تاریخ سنی ملوک‌الارض و الانبیا*، ترجمه جعفر شعرا، تهران: امیرکبیر.
- خورنی، موسی (۱۳۸۰). *تاریخ ارمنیان*، ترجمه ادیک باغداساریان، تهران: نشر احسان.
- رضازاده شفق، صادق (۱۳۵۰). *فرهنگ شاهنامه*، تهران: انجمن آثار ملی.
- روستاولی، شوتا (۱۳۷۷). *پلنگینه‌پوش*، ترجمه فرشید دلشاد، تهران: ایران‌جام.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸). *حماسه‌سرایی در ایران از قدیمی‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری*، تهران: فردوس.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: اساطیر.
- عادل، محمدرضا (۱۳۷۲). *فرهنگ جامع نام‌های شاهنامه*، تهران: صدوق.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴). *شاهنامه*، بر پایه چاپ مسکو، ج ۱، تهران: شهر کتاب، هرمس.
- نولدکه، تئودور (۱۳۶۹). *حماسه ملی ایران*، ترجمه بزرگ علوی، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: جامی.

Daskhurantsi, Moses (1961). *The History of the Caucasian Albanian by Movses Dasxuranci*, trans. C. J. F. Dowsett, London: Oxford University.

Sanadze, Manana (2001). *"Kartlis Tskhovreba" da Sakartvelos Istoriis Udzelesi Periodi*, Tbilisi: Sakartvelos Matsne.

- Rapp, Stephen (2009). 'The Iranian Heritage of Georgia', *Iranica Antiqua*, Vol. XLIV.
- Thomson, Cyril (2002). *Rewriting Caucasian History*, The Original Georgian Text and Armenian Adaptation, Translated with Introduction and Commentary by Robert. W. Thomson, New York and Oxford: Clarendon Press.

منابع دیگر

- بیات، نادر (۱۳۷۰). *مهاجران توران‌زمین*، تهران: نشر ایران‌شهر.
- جهانگیری، علی (۱۳۶۹). *فرهنگ نام‌های شاهنامه*، تهران: برگ.
- چولوخادزه، الکساندر (۱۳۸۶). «ریشه‌شناسی و معناشناسی وام‌واژه‌های ایرانی در حماسه پلنگینه‌پوش اثر شو‌تا روستاولی»، رساله دکتری، استاد راهنما: علی محمد حق‌شناس، دانشگاه تهران.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۷۷). *فرهنگ نام‌های شاهنامه*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زنجانی، محمود (۱۳۸۰). *فرهنگ جامع شاهنامه*، تهران: جیحون.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۶۸). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۷۷). *نخستین انسان و نخستین شهریار*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه.
- امید سالار، محمود (۱۳۷۵). «ملاحظات پیرامون سیرالملوک ابن المقفع»، *مجله ایران‌شناسی*، س ۸، ش ۲.
- امید سالار، محمود (۱۳۷۸). «در معنای دفتر / نامه پهلوی در شاهنامه فردوسی»، *ایران‌نامه*، س ۱۷، ش ۶۶.
- خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۷۷). «در پیرامون منابع شاهنامه»، *مجله ایران‌شناسی*، س ۱۰، ش ۳.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۲). «خدای‌نامه»، *بررسی‌های تاریخی*، ش ۴۲.
- محمدی، محمد (۱۳۴۹). «شاهنامه فردوسی و تاج‌نامه‌های ساسانی»، *هنر و مردم*، ش ۱۵۳ و ۱۵۴.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۰). «تاریخ ملی ایران»، در *تاریخ ایران کمبریج*، از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، گردآورنده: جی. ای. بویل، ترجمه حسن انوشه، ج ۳، تهران: امیرکبیر.

- Toumanoff, Cyrille (1963). *Studies in Christian Caucasian History*, Georgetown: University Press.
- Merovli Leonti et al. (2009). *Kartlis Tskhovreba (Istoria gruzii)*, Glavnii Redaktor, Roin Metreveli, Tbilisi: Izdatelctva Artanuji.